

امکان نداره بنوای سحر باز اسکندر کبیر بانگی!

فرسنگ‌هایی که نزدیک می‌دای هرگز زبر پانگه‌اری!

تصویرگر: دیوید آنتراه

نویسنده: ژاکلین مورلی



مترجم: تبسم آتشین‌جان



مفهوم

قرن چهارم پیش از میلاد است و تو کشاورز دامداری هستی که در سرزمین‌های کوهستانی شمال یونان، مقدونیه، زندگی می‌کنی. شما اهالی مقدونیه مردمان مقاوم و سخت‌کوشی هستید که به زندگی سخت کوه‌پایه‌ای عادت دارید. شما به زبان یونانی حرف می‌زنید و فدایان یونانیان را می‌پرستید، اما اهالی یونان - که در جنوب سرزمین شما قرار دارد - به شما به چشم دشمنی فارجی غیرمتمدن و وحشی می‌نگرند. با این حال، اهالی مقدونیه به این یونانیان پرادعای جنوب‌نشین تازگی‌ها یکی دو درس داده‌اند. مقدونیه پیش از این ضعیف و از هم پاشیده بود، اما پادشاه قبلی شما، فیلیپ دوم، آن را متحد کرد و به آن قدرت بخشید و اهالی مقدونیه را به جنگجویانی دلیر تبدیل کرد که حالا دیگر بخش بزرگی از سرزمین یونان را تحت کنترل دارند. پسر فیلیپ دوم، اسکندر سوم، که فقط بیست سال دارد، می‌خواهد نقشه‌های پدرش را که با مرگ او ناتمام مانده ادامه دهد. او می‌خواهد به امپراتوری قدرتمند پارسیان ممله کند. او به سرباز امتیاج دارد، چرا معطلی؟ بهتر نیست این تپه‌ماهورهای ملال‌انگیز را رها کنی و به سپاه او ملحق‌شوی و دنیا را ببینی؟!



مسلح اسکندر کبیر